

# در آرزوی و سجایب تتبططاران

نویسنده: پیتر جی آون ■ ناقد: مریم چراغی

## ابلیس در روان شناسی صوفیانه

### درباره کتاب

کتاب ابلیس در روان شناسی صوفیانه به قلم دکتر پیتر جی آون، یکی از شاگردان پروفسور آنه ماری شیمیل، شرق شناس و اسلام شناس نام آشنایی است که بی تردید آثار و تألیفات وی در حوزه دین اسلام و بالاخص عرفان اسلامی شگفتی آفرین و البته ماندگار بوده است؛ دکتر آون که در ابتدا این کتاب را به عنوان تز دکترای خود ارائه کرده بود، پس از شرح و بسطی مفصل و پژوهشی دقیق تر آن را به صورت کنونی درآورد و این گونه و نیز به تأیید پروفسور شیمیل،<sup>۱</sup> توانست کتابی در این زمینه تألیف کند که به جرأت می توان گفت تاکنون تحقیقی چنین مبسوط در مورد شیطان شناسی اسلامی عرضه نشده است.

روش تحقیق وی در این کتاب به گونه‌ای متفاوت و بسیار قابل تحسین است، و این نشان از تسلط مؤلف بر موضوع کتاب، یعنی «شیطان» است که حیات او را از ابتدا مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ یعنی از آن هنگام که شیطان زاده شد و با نزاعی که میان ملائکه و گروهی از اجنه درگرفت، ابلیس به عنوان اسیر به جمع ملائک پیوست. البته آنچه که در باب سرگذشت ابلیس می‌آید، با تکیه بر تفسیر طبری، قصص الانبیاء و نیز تطبیق برخی از اشتراکات این بحث با متون پیش از اسلام است. از این رو، هدف مؤلف نیز تأیید مطلق این تاریخ حیات نیست، بلکه در این مورد، همچون سایر مباحث، فقط به منابع اسلامی استناد جسته است، اما نکته‌ای که حائز اهمیت است، همان‌گونه که تأکید شد، روش تحقیق مؤلف است.

وی کتاب را در سه فصل تنظیم کرده است:

۱. سرگذشت اساطیری

۲. ابلیس یک چشم

۳. ابلیس: نمونه انسان عارف

هریک از این فصول به دو بخش تقسیم شده و ذیل هر بخشی، به پنج مبحث پرداخته می‌شود. در فصل نخست، سرگذشت ابلیس، تاریخ زندگانی او، چگونگی مواجهه او با آدم و حوا، علت تمرد او از امر پروردگار و سرانجام چرایی اغواء آدم و حوا با استناد به قرآن، تفاسیر، قصص الانبیاء و در نهایت، حدیث مطرح می‌شود. در

بخش نخست از فصل اول، منابع به‌کاررفته فقط قرآن و تفسیر است و گاه نیز به حسب ضرورت، اشاراتی به متون پیش از اسلام؛ و در بخش دوم از همین فصل، منابع استفاده‌شده صرفاً قصص الانبیاء و نیز کتب حدیثی (اهل سنت) است. آنچه که موجب ارائه روشی متفاوت در پژوهش وی شده است، همین نکته است که نه تنها در این فصل، بلکه در تمام موارد، از هرگونه پراکندگی استفاده از مآخذ به‌شدت پرهیز شده است؛ یعنی

در بخش حدیث، هرگز به تفسیر رجوع نکرده و یا در بخش عرفان، فقط به کتب عرفانی استشهاد کرده است، حتی تپویی که در بخش عرفان صورت گرفته، از منابع منظوم به منابع منثور یا به‌عکس نیست. از دیگر محسنات کتاب آن است که تعقیب هدف، هرگز موجب تشتت ذهن نمی‌شود؛ یعنی از بدو امر، طریقی مشخص آغاز می‌شود و در طول مسیر، هیچ راه فرعی نیست که خواننده را به ورود به آن تحریض کند، اغلب آن شتاب‌زدگی که در سبک نگارش بسیاری از صاحبان قلم دیده می‌شود، این‌جا از آن اجتناب شده است.

دکتر أون در مباحث این کتاب، ترتیب تاریخی را رعایت کرده و حتی آن‌گونه که از عنوان کتاب بر می‌آید- تراژدی و نجات شیطان - در حقیقت سیری است که از تاریخ آغاز شده و به ابدیتی

ختم می‌شود که از چشم‌انداز عرفان، فقط رحمتی فراگیر است و بس و مخلوقی چون شیطان نیز در طمع موجی از این رحمت مواج، به عفو الهی امید بسته است.

بی‌طرفی مؤلف، خود، یکی دیگر از نکات ستایش‌انگیز است؛ حتی در سطری از سطور این کتاب موردی یافت نمی‌شود که مؤلف به تراوشات ذهن خود رجوع کرده باشد؛ هیچ تأیید، تکذیب و یا حتی اظهار تردیدی نیست، همه چیز بر عهده خواننده است که خود، به تنهایی به قضاوت بنشیند؛ اما در عین حال معرفی منابع و مآخذ بسیار، مخاطب را برای سنجشی منصفانه‌تر یاری می‌کند، با این حال، نه تنها اهل تحقیق، حتی مخاطب عام نیز به سبب گیرایی و روانی قلم و نیز چینش وقایع و اقوال هرگز به تشویش یا تشکیک کشیده نمی‌شود.

آنچه که موجب غنای اثر مذکور است، استفاده بسیار از منابع اصیل عرفانی- اسلامی است، از قرآن کتاب وحیانی تا احادیث و کتب عرفا و شعرای نامدار همچون مولانا، عطار، عین القضاة، ابوطالب مکی، حارث محاسبی، هجویری، روزبهان بقلی، حلاج و... که باز در همین راستا، ترجمه وی که نشان از تسلط او بر زبان فارسی و عربی دارد، از دیگر امتیازات کتاب محسوب می‌شود.

در حین برگرداندن کتاب، آنچه که موجب شگفتی بود ترجمه اشعار فارسی و متون عربی بود که مؤلف به قوتی ستودنی آن را به انجام رسانده بود؛ واژگان به کار رفته که خاص زبان فارسی یا عربی است، به‌دقت ارزیابی شده و معادل آن نیز به همان عمق به کار رفته بود. در این رابطه به چند مورد تطبیقی اشاره می‌شود:

From the science of will, wisdom, omnipotence, and knowledge I learned that my recompense was that I be driven away. Whether I bow or not, I've taken hold of God's will I have read, « Iblis is an unbeliever.» On the page of wisdom I had read, « Iblis is accursed.» On the scroll of omnipotence I had read, « Iblis is banished.» And in the mother of books I had read, « Iblis is veiled.» If from the first circle I findscape, I will be put to the test in a similar way in the other circles: « For He is the All-Powerfull over His servants.» Bowing profits not; « the pen has dried up concerning what He will create, forever.»

«فهم کردم از علم مشیت و علم حکمت و علم قدرت و علم معلومات که عاقبت من طرد است. اگر سجود کنم و اگر نکنم، پی مراد حق گرفتم. در لوح مشیت خوانده‌ام که ابلیس: «کان کافراً.» در ورق حکمت خوانده‌ام که «ابلیس



دیگر مبتلا شوم؛ «و هو القاهر فوق عباده.» سجود منفعت نکند. «جف القلم بما هو کائن الی الابد.»<sup>۲</sup>

One day Adam looked on the wretched Iblis  
With contempt and disdain.  
He manifested arrogance and conceit;  
He laughed at the predicament of the accursed Iblis.  
The jealousy of God thundered aloud, « O upright fellow,  
Are you not aware of the hidden secret?  
Were He to turn the fur inside out,  
He would rip the mountain from its root and base.



روزی آدم بر بیسی کو شقیست  
از حقارت و از زیافت بنگریست  
خویش بینی کرد و آمد خود گزین  
خنده زد بر کار ابلیس لعین  
بانگ بر زد غیرت حق کای صفی  
تو نمی دانی ز اسرار خفی  
پوستین را بازگونه گر کند  
کوه را از بیخ و ز بن بر کند<sup>۳</sup>

با ستایشی که پروفیسور شیمیل در یکی از مقالات خود در مورد این کتاب اظهار کرده و نیز پس از یافتن کتاب و رجوع به فهرس، مقدمه و چکیده آن، حقیقت آن تحسین به خوبی قابل درک است.

اما آن کاستی و به واقع جفایی که مؤلف در عدم مراجعه به مجموعه احادیث تشیع روا داشته و از تفاسیر شیعی همچون المیزان، نمونه، شبر، انوار التنزیل و مجمع البیان و نیز در بخش حدیث، منابع حدیثی شیعه همچون اصول کافی، مستدرک الوسائل، بحار الانوار و..... چشم پوشیده، هم از جامعیت اثر کاسته و نیز موجب ابهامات بسیار در متن بالاخص فصل اول گردیده است.

فصل دوم و سوم در حقیقت مکمل یکدیگر است و علت تمایز آن‌ها آن است که در فصل سوم، سرانجام ابلیس از نگاه عرفان روشن می‌شود و این نتیجه، از فصل اول و بالاخص فصل دوم حاصل می‌شود. عنوان کتاب، موجز و رساست و در تمام این سه فصل ذره‌ای از بار معنایی عنوان، عدول نمی‌شود؛ بدین معنا که در دو فصل نخست فقط تراژدی ابلیس، سرگذشت اساطیری او و نیز لطایف الحیل او به وضوح باز شده و نهایتاً در فصل سوم نجات احتمالی شیطان که استدلالی متکی به صفت جمال خداوند و لطف او دارد، مطرح می‌شود.

در پاورقی نیز برای ارتقاء و وافی بودن به مقصود، گاه توضیحات و تعلیقاتی اضافه شده که مؤلف به اشاره و ارجاع بسنده کرده است؛ لیکن در مجموع، حاصل نقد و بررسی کتاب چنین باشد:

## تحلیل و بررسی مفاد کتاب

یکی از مباحثی که در همه ادیان الهی و مکاتب دینی به طور مشترک یافت می‌شود، موضوع شیطان ابلیس است. اما این اشتراک در موجودیت شیطان است و به جهت بار معنایی و وصفی تفاوت‌هایی اندک و گاه بسیار به چشم می‌خورد. هدف ما بر نقد و تحلیل باورها و عقاید مختلف در باب ابلیس نیست، بلکه دامنه این تخصص را بر اساس کتاب موجود به ابلیس شناسی در اسلام اختصاص داده‌ایم.

در این فصل از کتاب، هم اصلی بر استخراج مطالب از قرآن و تفاسیر آن و نیز استناد به کتب حدیثی است که علت نقد ماست؛ متأسفانه باید گفت اهتمام مؤلف در این مهم، غیر از یک یا چند مورد جزئی در مراجعه به تفسیر مجمع البیان، در باقی اشارات به کتب اهل سنت بوده و بالاخص در بخش حدیث که تنها مستندات آن مجموعه صحاح مسلم، ابن ماجه و بخاری بوده است. از این رو، بر آن شدیم تا با مراجعه به کتب حدیثی شیعه همچون کتب اربعه، وسائل الشیعه، مستدرک الوسائل و.... و نیز از مجموع کتب تفاسیر همچون تفسیر المیزان، نمونه، تفسیر قمی، شواهد التنزیل و نیز تفسیر منتسب به امام حسن عسگری (ع) بهره بگیریم.

یکی از مراجعات اصلی مؤلف به قرآن بوده است که در ابتدای فصل به سوره و آیاتی که مشخصاً به شیطان اختصاص داده شده، می‌پردازد. در ابتدای متن به این نکته اشاره می‌کند که در نه آیه از قرآن مجید، دو محور مشترک موجود است، یکی رویارویی آدم و شیطان، که البته مقصود وی از این رویارویی همان داستان خلقت آدم و امتناع ابلیس از سجده بر اوست، و دیگری انتقام ابلیس از نوع بشر که با اغواء آدم و حوا آغاز می‌شود. این دو نکته‌ای که مؤلف یادآور می‌شود، در واقع زیربنای تحقیق وی را در موضوع ابلیس تشکیل می‌دهد: امر خداوند بر سجده و وعده شیطان در به ضلالت کشاندن آدم و ذریه او.

در مجموع، در بخش ذکر آیات قرآن، شبهه‌ای یافت نشد و با توجه به تسلط و آشنایی مؤلف به عربی، توانسته است تصویری که از آیات قرآن پیرامون داستان آدم و حوا ارائه می‌کند، با احتیاط و در نهایت دقت باشد و هیچ اشاره زائدی را در آن دخیل نکند؛ در همه موارد اشارات قرآنی را متذکر می‌شود. از دیگر نقاط قوت این بخش تطبیق برخی از حکایات و اساطیری است که پیش از نزول



## علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و در رابطه با نسب‌شناسی ابلیس

چنین می‌گوید:

«مراد از جمله ( و کان من الکافرین ) الخ ، این خواهد بود، که ابلیس از زمره قوم و قبیله جنی خودش بود، همان‌هایی که قبل از خلقت آدم در زمین زندگی می‌کردند، و قرآن کریم در جای دیگر در باره‌شان فرموده: (و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون، و الجان خلقناه من قبل من نار السموم؛ ما انسان را از گلی خشکیده و سخت، که قبلاً لایه‌ای قالب ریخته بود، بیافریدیم، و جن را قبلاً از آتش زهرآگین خلق کردیم.»<sup>۷</sup>

یا در جای دیگر:

«کلمه ( شیطان ) به معنای ابلیس نیست ، بلکه به معنای شرور است ، چه از جن باشد و چه از انس ، و لیکن این مقدار دلالت دارد که بعضی از دیوانگی‌ها در اثر مس جن که ابلیس هم فردی از جن است ، رخ می‌دهد.»<sup>۸</sup>

و نیز:

«ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته، و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده، ملائکه به آنچه مقام و منزلتشان اقتضا می‌کرده باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند، و لیکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، همچنان که فرموده: کان من الجن ففسق عن امر ربه؛ چون از جنس جن بود نسبت به امر پروردگارش فسق ورزید، و فسق به معنای بیرون شدن خرما از پوسته است، ابلیس هم با این تمردش در حقیقت از پوست خود بیرون گشت و زندگانی را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.»<sup>۹</sup>

«اما استدلالی که کرد گر چه استدلال پوچ و بی‌مغزی بود و لیکن در این‌که او از آتش و آدم از خاک بوده، راست گفته است، و قرآن کریم هم این معنا را تصدیق نموده، از یک طرف در آیه کان من الجن ففسق عن امر ربه فرموده که ابلیس از طایفه جن بوده، و از طرف دیگر در آیه خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من مارح من نار فرموده که ما انسان را از گل و جن را از آتش آفریدیم. پس از نظر قرآن کریم هم مبدأ خلقت ابلیس آتش بوده...»<sup>۱۰</sup>

اما در تفسیر نمونه چنین آمده است:

«ایا شیطان فرشته بود؟ می‌دانیم فرشتگان پاک و معصومند، و قرآن هم به پاکی و عصمت آنها اعتراف کرده، آن‌جا که می‌گوید: بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون؛ آنها بندگان گرمای خدا هستند، در هیچ سخنی بر او پیشی نمی‌گیرند و فرمان‌های او را گردن می‌نهند(آیه ۳۶ و ۳۷ سوره انبیاء). اصولاً از آن‌جا که در جوهر آن‌ها عقل است و نه شهوت، بنابراین، کبر و غرور و خودخواهی، و بطور کلی انگیزه‌های گناه در آنها وجود ندارد. از طرفی استثناء ابلیس در آیات فوق (و بعضی آیات دیگر قرآن) از جمع ملائکه این تصور را به وجود می‌آورد که ابلیس از فرشتگان بوده و با توجه به عصیان و سرکشی او این اشکال به نظر می‌رسد که چگونه از فرشته‌ای این گناهان کبیره ممکن است سر بزند؟! به خصوص این‌که در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه نیز آمده است

قرآن و در ازمنه دور تألیف شده است. البته هدف وی از ذکر این منابع پیش از اسلام، اثبات اخذ و اقتباس قرآن از این منابع نبوده است بلکه هدف، تنها ذکر مشترکات در موضوع ابلیس‌شناسی است و بس. با توجه به محتوای کتاب استنتاج می‌شود که قصد مؤلف به نوعی پرداختن به ابلیس‌شناسی عرفا که همواره اساس کار خود را بر قرآن و حدیث می‌نهند، و ابلیس‌شناسی پیش از اسلام بوده است. زیرا او در نقل مشترکات، به عهدین اشاره نمی‌کند، بلکه از متونی غیر دینی نام می‌برد که مفهوم شیطان در آن با آنچه که صوفی برداشت می‌کند تا حدودی مشابه است؛ زیرا به باور وی، آن متون غیردینی، خود، نوعی عرفان است و این‌گونه این نوع عرفان اسلامی با عرفان پیش از اسلام مشترکاتی دارد که از جمله آن به صورت موردی، ابلیس است.

### ۱. ابلیس / شیطان: تبارشناختی

مؤلف در بخش استناد به تفاسیر، آغاز کار را به نام شیطان اختصاص می‌دهد که چگونه نام وی از حارث و عزازیل به ابلیس یا شیطان تغییر کرد. این قول وی که برگرفته از تفسیر طبری است، مورد تأیید شیعه نیز هست:

عن الرضا (ع): ان اسم ابلیس الحارث و انما قول الله عز و جل: یا ابلیس، یا عاصی و سمی ابلیس لانه ابلس من رحمة الله. عباس بن هلال می‌گوید، روزی امام رضا (ع) در باره ابلیس صحبت می‌کرد پس فرمود: در آغاز ابلیس نامش «حارث» بود و معنی کلام خدا که فرمود: یا ابلیس! یعنی ای نافرمان. پس به این جهت ابلیس نامیده شد که از رحمت پروردگار مایوس و ناامید شد.<sup>۱۱</sup>

روی مجاهد و طاووس عنه ایضاً أنه قال: کان ابلیس قبل أن یرتکب المعصية ملكا من الملائكة اسمه عزازیل.... ابلیس قبل از ارتکاب معصیت، فرشته‌ای از فرشتگان بود که نامش عزازیل بود.<sup>۱۲</sup>

پس از بیان نام ابلیس، یکی از موضوعات مهمی که در متن از آن پرسش و بر اساس تفسیر طبری بدان پاسخ داده شده است، تبارشناسی ابلیس است؛ ابلیس متعلق به کدام طایفه است: فرشته یا جن؟ در این مورد اختلاف آرائی در میان مفسران وجود دارد، از این رو، صرف نظر از دو تفسیر طبری و مجمع البیان ما به دیگر تفاسیر قرآن بازمی‌گردیم.



جن بود، ولی همراه فرشتگان بود، آن چنان که آن‌ها فکر می‌کردند از جنس آنان است (بخاطر عبادت و قربش نسبت به پروردگار) ولی خدا می‌دانست از آن‌ها نیست، هنگامی که فرمان سجود صادر شد آنچه می‌دانیم تحقق یافت (پرده‌ها کنار رفت و ماهیت ابلیس آشکار گردید).»<sup>۱۱</sup>

در تفسیر شبیه نیز آمده:

«فقيل له: فكيف وقع الأمر على إبليس و إنما أمر الله الملائكة بالسجود لآدم؟ فقال: كان إبليس منهم بالولاء و لم يكن من جنس الملائكة، و ذلك أن الله خلق خلقاً قبل آدم و كان إبليس فيهم في الأرض، فاعتدوا و أفسدوا و سفكوا الدماء، فبعث الله الملائكة فقتلوهم و أسروا إبليس و رفعوه إلى السماء، و كان مع الملائكة يعبد الله إلى أن خلق الله آدم و عن ابن عباس و قتادة و ابن جرير و الزجاج و ابن الأنباري: كان إبليس من الملائكة من طائفة يقال لهم الجن، و كان اسمه بالعبرانية عزازيل - بزءين معجمتين بينهما ألف - فلما عصى الله لعنه و جعله شيطاناً مريداً، و بالعربية الحارث، و كان رئيس ملائكة الدنيا و سلطانها و سلطان الأرض، و كان من أشد الملائكة اجتهاداً و أكثرها علماً، و كان يوسوس بين السماء و الأرض فيرى بذلك لنفسه شرفاً عظيماً و عظماً، فذلك الذي دعاه إلى الكبر فعصى و كفر، فمسخه الله شيطاناً رجيماً ملعوناً. قال: و إبليس هو أب الجن، و الجن ذكور و إناث يتوالدون و يموتون، و أما الجن فهو أب الجن، و قيل إنه مسخ الجن كما أن القردة و الخنازير مسخ الناس، و الكل خلقوا قبل آدم (ع).»<sup>۱۲</sup>

با توجه به مضامین ذکر شده، می‌توان به این نتیجه رسید که همانا ابلیس از جنیان بوده و از آتش خلق شده است و این نص صریح قرآن: فسجدوا الا ابليس كان من الجن / كهف، ۵۰ و یا دیگر آیات مربوطه، آشکارا چپستی شیطان و تعلق او به طایفه جن را تأیید می‌کند و البته قول مؤلف را که مدعی است قرآن در این زمینه آن قدر که باید شفاف نیست را نقض می‌کند. اما درباره ذریه و فرزندان ابلیس باید گفت آنچه که از تفاسیر شیعی بر می‌آید آن که شیطان صاحب فرزندان است که اصطلاحاً شیاطین یا شیطانک خوانده می‌شوند. اما چگونگی زاد و ولد شیطان امری است پوشیده که بر طبق نظر علامه طباطبائی، آنچه را که برخی از علما در این رابطه تصریح کرده‌اند، چندان مورد وثوق نیست، زیرا با قرآن منطبق نمی‌باشد.

«مسئله ذریه ابلیس و کثرت آنها چیزی جز این در دست نیست که ذریه ابلیس بسیارند و همه از خود او منشعب شده‌اند، اما این اشعاب از راه تناسلی است که ما داریم و یا راه تخم‌گذاری و جوجه‌کشی است و یا به نحوی دیگر است که برای ما معلوم نیست، و مانند بسیاری از چیزها راهی برای فهم آن نداریم. بله، در بین روایات چند روایت دیده می‌شود که دلالت دارند بر این که ابلیس با

که ما کان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً بامر اخرج به منها ملكاً: هرگز ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد، در برابر کاری که به خاطر آن فرشته‌ای را از بهشت رانده است (اشاره به غرور ابلیس است). آیات فوق این مشکل را حل کرده می‌گوید: کان من الجن (ابلیس از طایفه جن بود) آن‌ها موجوداتی هستند از چشم ما پنهان و دارای عقل و شعور و خشم و شهوت. و می‌دانیم کلمه جن هر گاه در قرآن اطلاق می‌شود، اشاره به همین گروه است، ولی آن دسته از مفسران که معتقدند ابلیس از فرشتگان بوده، آیه فوق را به مفهوم لغوی آن تفسیر می‌کنند، و می‌گویند منظور از کان من الجن، این است که ابلیس از نظر پنهان بود، همچون سایر فرشتگان، در حالی که این معنی کاملاً خلاف ظاهر است. از دلایل واضحی که مدعی ما را اثبات می‌کند، این است که قرآن از یک سو می‌گوید: و خلق الجن من نار؛ جن را از شعله‌های مختلط آتش آفرید (سوره الرحمن آیه ۱۵). و از سوی دیگر هنگامی که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچید منطقتش این بود: خلقتنی من نار و خلقته من طين؛ مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش برتر از خاک است (اعراف آیه ۱۲). از این گذشته آیات فوق برای ابلیس ذریه (فرزندان) قائل شده است، در حالی که می‌دانیم فرشتگان ذریه ندارند. مجموع آنچه گفته شد به ضمیمه ساختمان جوهره فرشتگان بخوبی گواهی می‌دهد که ابلیس هرگز فرشته نبوده، ولی از آن‌جا که در صف آنها قرار داشت و آنقدر پرستش خدا کرده بود که به مقام فرشتگان مقرب خدا تکیه زده بود، مشمول خطاب آن‌ها در مسئله سجده بر آدم شده و سرپیچی او به صورت یک استثناء در آیات قرآن بیان گردیده، و در خطبه قاصعه نام ملک مجازاً بر او نهاده شده است. در کتاب عیون الاحیاء از امام علی بن موسی الرضا (ع) می‌خوانیم: فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتی‌ها به لطف پروردگار، راوی حدیث می‌گوید: به امام عرض کردم مگر ابلیس فرشته نبود؟ فرمود: نه، او از جن بود، آیا سخن خدا را نشنیده‌اید که می‌فرماید: و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس كان من الجن. در حدیث دیگری از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که یکی از یاران خاصش می‌گوید: از امام در باره ابلیس سؤال کردم که آیا از فرشتگان بود؟ فرمود: نه از

خودش ازدواج می‌کند و یا تخم می‌گذارد و جوجه در می‌آورد، و یا برای ابلیس دو ران و یک عضو تناسلی نر و ماده است، که خودش با خود جفت شده و در هر روز ده بچه می‌زاید، و بچه‌هایش همه نرند و در بین آنان ازدواج و تولد و تناسل نیست. و لیکن هیچ‌یک از این روایات قابل اعتماد نیست، زیرا یا مرسل است و یا مقطوع است و یا موقوف، آن‌هم در مثل این مطالبی که در آن جز به آیه محکمه و یا حدیث متواتر و یا حدیث همراه با قرینه قطعی نمی‌توان اعتماد نمود. حتی اگر این روایات با ظاهر قرآن هم منطبق می‌شد، ممکن بود به این وسیله تصحیح شود، و لیکن مفاد هیچ‌یک از آنها با قرآن منطبق نیست.<sup>۱۳</sup>

و نیز آن‌جا که برخی مار را همسر ابلیس دانسته‌اند و بر اساس آنچه که کتاب از عرائش المجالس نقل کرده، مار را شریک فتنه ابلیس در اغواء آدم و حوا دانسته است، علامه دلیلی بر رد آن اقامه می‌کند:

«در بعضی اخبار آمده: که مار و طاووس دو تا از یاوران ابلیسند، چون ابلیس را در اغواء آدم و همسرش کمک کردند، و چون این روایات معتبر نبودند، از ذکر آن‌ها صرفنظر کردیم، و خیال می‌کنم از روایات جعلی باشد، چون داستان از تورات گرفته شده، و ما در اینجا عین عبارت تورات را می‌آوریم، تا خواننده بوضع آن روایات کاملاً آگاهی یابد. در فصل دوم از سفر اول که سفر خلقت است، می‌گوید: خدا آدم را از خاک خلق کرد، و سپس دم حیات را در بینی او بدمید، پس نفسی ناطق شد، و خدا بهشت‌هایی در ناحیه شرقی عدن بکاشت، و آدم را که خلق کرده بود بدان‌جا برد، و خدا از زمین همه رقص درخت برویانید، و منظره‌های آنها را نکو کرد، و میوه‌هایش را پاکیزه ساخت، و درخت حیات را در وسط آن باغها بکاشت، و درخت معرفت خیر و شر را نیز، و نه‌ری از عدن بسوی آن باغها بکشید، تا آنها را آبیاری کند، و آن نهر را چهار شقه کرد، اسم یکی از آنها نیل بود، و این نیل به تمامی شهر ذوبله که طلا در آنجاست، احاطه داشت، طلا و همچنین لؤلؤ، و سنگ مرمر آن شهر بسیار خوبست، و نام نهر دومی جیحون بود، که به سرتاسر شهر حبشه احاطه دارد، و نام نهر سوم دجله است، که از ناحیه شرقی موصل می‌گذرد، و نام نهر چهارم فرات است. پس از آن خداوند آدم را گرفت، و در باغ‌های عدن منزل داد، تا رستگارش کند، و محافظتش نماید، و خدا آدم را فرمود: که تمامی درختان این باغ‌ها برایت حلال است، و می‌توانی از آنها بخوری، ولی از درخت معرفت خیر و شر مخور، چون در همان روزی که از آن بخوری مستحق مرگ می‌شوی. خداوند بخودش فرمود: (چه چیزی از بقاء آدم به تنهایی برخاسته است؟ خوبست کمکی هم برایش درست کنیم، پس خدا تمامی وحشی‌های صحرا و مرغان هوا را محشور کرده، نزد آدم آورد، تا در پیش روی او آنها را نامگذاری کند، پس هر چه را آدم بر آن جانداران نام نهاد همان تا به امروز نام آن است. پس آدم اسماء جمیع چارپایان، و مرغان هوا،

و وحشیان صحرا را، نام برد، ولی هیچ یآوری در مقابل خود ندید، پس خدا چرتی بر آدم مسلط کرد، تا چیزی احساس نکند، پس یکی از دنده‌های سینه او را کند، در جایش گوشت گذاشت، آنگاه خدا از آن یک دنده زنی درست کرد، و او را نزد آدم آورد، آدم گفت: این بار استخوانی از استخوان‌هایم، و گوشتی از گوشت‌هایم را دیدم، و جا دارد آن‌را امرأة بنامم، چون از امر من اخذ شد، و به همین جهت است که مرد، پدر و مادر خود را رها نموده، زن خود را می‌چسبید، به طوری که یک جسد واحد تشکیل می‌دهند، آن‌روز آدم و همسرش ملائکه در شرقی باغ‌های عدن اسکان داده شدند، و شمشیری براق بالا و پائین شدن گرفت، تا راه درخت حیات را محافظت کنند. این بود فصل سوم از تورات عربی، که در سال ۱۸۱۱ میلادی به چاپ رسیده.<sup>۱۴</sup>

## ۲. حیات زاهدانه ابلیس

شرح مسوطی که مؤلف مبنی بر حیات زاهدانه ابلیس که در آن زمان نامش عزازیل بود آورده، بر اساس کتب قصص الانبیاء همچون تاریخ الخامس به قلم الدیار بکری و نیز عرائش المجالس فی قصص الانبیاء اثر الثعلبی و نیز قصص الانبیاء ابن کثیر است. با مطالعه این حکایت‌ها، تا حدی جنبه اساطیری آن رخ می‌نماید که قدری با اضافات قلم مؤلفانشان ساخته و پرداخته شده باشد. امر مسلم آن است که نمی‌توان منکر حیات عابدانه ابلیس پیش از تمرد او از امر خداوند شد و نیز منزلتی که عزازیل در میان فرشتگان داشته مورد تأیید است؛ با این حال مطالعه داستان حیات پیشین ابلیس آن‌گونه که بر اساس این کتب تواریخ ذکر شده است، قدری مبالغه آمیز می‌نماید. از این رو، به اقتضاء به شرح نهج البلاغه در این رابطه اشاره می‌کنیم:

«فان قلت: فعلى هذا كم تكون مدة عبادة إبليس إذا كانت ستة آلاف سنة من سنى الآخرة. قلت: يكون ما يرتفع من ضرب أحد المضروبين فى الآخرة و هو ألفا ألف ألف ثلاث لفظات الأولى منهم مئاة و مائة ألف لفظتان و ستون ألف سنة لفظتان أيضاً من سنى الدنيا و لما رأى أمير المؤمنين (ع) هذا المبلغ عظيماً جداً علم أن أذهان السامعين لا تحتمله فلذلك أبهم القول عليهم و قال: لا يدري أ من سنى الدنيا أم من سنى الآخرة. فإن قلت: فإذا كنتم قد رجحتم قول من يقول إن عمر الدنيا خمسون ألف سنة فكم يكون عمرها إن كان الله تعالى أراد خمسين ألف سنة من سنى الآخرة لأنه لا يؤمن أن يكون أراد ذلك إذا كانت السنة عنده



عبارة عن مدة غير هذه المدة التي قد اصطلاح عليها الناس؟ قلت: يكون ما يرتفع من ضرب خمسين ألفاً في ثلاثمائة وستين ألف من سنى الدنيا و مبلغ ذلك ثمانية عشر ألف ألف سنة من سنى الدنيا ثلاث لفظات وهذا القول قريب من القول المحكى عن الهند. و روى أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى فى تاريخه روايات كثيرة بأسانيد أوردها عن جماعة من الصحابة أن إبليس كان إليه ملك السماء و ملك الأرض و كان من قبيلة من الملائكة يقال لهم الجن و إنما سموا الجن لأنهم كانوا خزان الجنان و كان إبليس رئيسهم و مقدمهم و كان أصل خلقهم من نار السموم و كان اسمه الحارث قال و قد روى أن الجن كانت فى الأرض و أنهم أفسدوا فيها فبعث الله إليهم إبليس فى جند من الملائكة فقتلهم و طردهم إلى جزائر البحار ثم تكبر فى نفسه و رأى أنه قد صنع شيئاً عظيماً لم يصنعه غيره قال: و كان شديد الاجتهاد فى العبادة. و قيل: كان اسمه عزازيل و أن الله تعالى جعله حكماً و قاضياً بين سكان الأرض قبل خلق آدم فدخله الكبر و العجب لعبادته و اجتهاده و حكمه فى سكان الأرض و قضائه بينهم فانطوى على المعصية حتى كان من أمره مع آدم (ع) ما كان، قلت: و لا ينبغي أن تصدق من هذه الأخبار و أمثالها إلا ما ورد فى القرآن العزيز الذى لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه أو فى السنة أو نقل عن من يجب الرجوع إلى قوله و كل ما عدا ذلك فالكذب فيه أكثر من الصدق و الباب مفتوح فليقل كل أحد فى أمثال هذه القصص ما شاء. و اعلم أن كلام أمير المؤمنين فى هذا الفصل يطابق مذهب أصحابنا فى أن الجنة لا يدخلها ذو معصية. ألا تسمع قوله فمن بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصيته كلاً ما كان الله ليدخل الجنة بشراً بأمر أخرج به منها ملكاً إن حكمه فى أهل السماء و الأرض لواحد. فإن قلت: أليس من قولكم إن صاحب الكبيرة إذا تاب دخل الجنة فهذا صاحب معصية و قد حكمت له بالجنة قلت: إن التوبة أحبطت معصيته فصار كأنه لم يعص. فإن قلت: إن أمير المؤمنين (ع) إنما قال فمن ذا بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصيته و لم يقل بالمعصية المطلقة و المرجحة لا تخالف فى أن من وفى القيامة بمثل معصية إبليس لم يكن من أهل الجنة. قلت: كل معصية كبيرة فهى مثل معصيته و لم يكن إخراج من الجنة لأنه كافر بل لأنه عاصٍ مخالف للأمر أ لا ترى أنه قال سبحانه قال: «فَاهِيْطُ مِنْهَا فَمَا يَكُوْنُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا» فعلى إخراج من الجنة بتكبره لا بكفره.<sup>١٥</sup>

عن الرضا (ع): «إني تركت ابن قياما من أعدى خلق الله لك قال: ذلك شر له. قلت: ما أعجب ما أسمع منك جعلت فداك؟ قال: أعجب من ذلك إبليس كان فى جوار الله عز و جل فى القرب منه فأمره فأبى و تعزز فكان من الكافرين فأملئ الله له و الله ما عذب الله بشيء أشد من الإملاء و الله يا حسين ما عذبهم الله بشيء أشد من الإملاء.»<sup>١٦</sup>



### ٣. قياس ابليس

از ديگر موضوعاتی که در این فصل بدان پرداخته شده است، بحث قياس است؛ مؤلف ضمن پرداختن به مسئله قياس شيطان، به برخی از عقايد فرق و مذاهب کلامی از جمله شافعی و معتزله در این باب اشاره می کند که ما نیز به ضرورت این بحث را این -

گونه ادامه می‌دهیم: در مورد معتزله، آن گونه که مؤلف نیز اذعان داشته است در بحث‌های کلامی و تفسیر آیات قرآن از عقل و تفکر عقلانی بهره می‌جستند و هرگاه که نتایج استدلال عقلی آنان با ظواهر دین مغایر می‌شد، به تأویل ظواهر روی آورده و میان عقل و دین هماهنگی ایجاد می‌کردند. محقق لاهیجی در تعریف روش معتزله گوید:

این جماعت، ترتیب رأی عقلی نموده، آیات و احادیثی که مضمونش به حسب ظاهر موافق آراء و عقول ایشان می‌نمود، به تأویل آن بر نهج قوانین عقلی مبادرت می‌کردند.<sup>۱۷</sup>

ظاهرگرایانی که مؤلف به آنها نیز اشاره داشته است کسانی - اند که پرسش را بدعت دانسته و به ظواهر تعبد دارند و از ارائه هرگونه پاسخی منطقی خودداری می‌کنند. به واقع منطق آنان این است: «الایمان به واجب و کیفیة مجهولة و السؤال عنه بدعة» یعنی هرگونه بحث کلامی را در مباحث دین بدعت و ناروا می‌دانند. اما آن گونه که از احادیث ذیل به دست می‌آید، تکیه به رأی، استدلال و بلکه قیاس بالاخص در امر دین جایز نبوده حتی نکوهیده است و موجب هلاکت:

«و عنه (ع) أنه قال لبعض أصحابه: إياك و خصلتين مهلكتين تفتي الناس برأيك و تدین بما لا تعلم إن أول من قاس إبليس و إن أول من سنّ لهذه الأمة القياس لمعروف و يقال: أول من قاس إبليس فأخطأ في القياس و هلك بخطئه و يقال: إن أول حمية و عصبية ظهرت عصبية إبليس و حميته اختلاف الأقوال في خلق الجنة و النار فإن قيل: فما قول شيوخكم في الجنة و النار.»<sup>۱۸</sup>

«قول أمير المؤمنين (ع): إياكم و القياس في الأحكام فإنه أول من قاس إبليس.»<sup>۱۹</sup>

«عنه عن أبيه عن حماد بن عيسى عن بعض أصحابه قال قال أبو عبد الله (ع) لأبي حنيفة: ويحك إن أول من قاس إبليس لما أمره بالسجود لآدم قال «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» عنه عن الحسن بن علي بن يقطين عن الحسين بن مياح عن أبيه عن أبي عبد الله (ع) قال: إن إبليس قاس نفسه بآدم فقال «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» فلو قاس الجوهر الذي خلق الله منه آدم بالنار كان ذلك أكثر نورا و ضياءً من النار.»<sup>۲۰</sup>

و نیز:

«عن ابی عبدالله (ع): اوامر خداوند را نمی‌توان حمل بر قیاس کرد و هرکس امر خدا را حمل بر قیاس کند و به رأی عمل نماید، هلاک خواهد شد و حتی موجب هلاکت دیگران نیز خواهد شد. اول کسی که نافرمانی خدا کرد و اظهار قیاس نمود، شیطان بود هنگامی که خدای متعال امر فرمود به ملائکه تا بر آدم سجده برند، همه سجده کردند الا ابلیس. خدای عز و جل فرمود: با اینکه به تو امر کردم، اما تو به چه سبب بر آدم سجده نکردی؟ شیطان گفت: من





کند.<sup>۲۳</sup>

قَالَ الصَّادِقُ (ع) الْمَرَأُ دَاءٌ رَدِيٌّ وَ لَيْسَ فِي الْإِنْسَانِ خَصْلَةٌ أَشْرٌ مِنْهُ وَ هُوَ خُلِقَ لِإِبْلِيسَ وَ نَسَبُهُ فَلَا يُمَارَى فِي أَى حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَعِيْرِهِ مُحْرُومًا مِنْ حَقَائِقِ الدِّينِ.<sup>۲۳</sup>

یکی از راه‌های نفوذ شیطان، زمان خواب است؛ نمی‌توان به آنچه که انسان در رویا و هنگام خواب مشاهده می‌کند وقعی ننهاد، زیرا گاهی حکم مبشرات را پیدا کرده که به فرموده پیامبر از جانب خداست و موجب احیا دل آدمی است، عبدالله بن عباس گوید که رسول خدا (ص) فرموده‌اند:

الرويا ثلاثة اقسام: قسم من الله تعالى و بشرى للمؤمنين في حياتهم، و الثاني من الشيطان ليحزن الذين آمنوا و الثالث أضغاث أحلام.<sup>۲۴</sup>

امام جعفر صادق (ع) نیز خواب را بر سه قسم محکم، متشابه و اضغاث احلام تقسیم می‌کنند و می‌فرمایند:

اضغاث احلام را چهار دسته از مردم می‌بینند، کسانی که در مزاجشان فساد و بیماری راه یافته باشد؛ مستان؛ کسانی که غذای غلیظ و سنگین خورده باشند؛ کودکان نابالغ.

نکته حائز اهمیت در این حدیث آن است که سبب دیدن چنین خواب‌هایی، آن‌گونه که ذکر شد، خود، از راه‌هایی است که شیطان با نفوذ خود، آدمی را بدان‌ها تحریک می‌کند: به پرخوری که عامل بیماری نیز می‌باشد و از آن نهی شده است، سکر و مستی بر اثر شرب خمر که از گناهان کبیره محسوب می‌شود و نیز کودکانی که به علت بلوغ، در تیررس وسواس شیطان می‌باشند، و بسا که به همین دلیل است که پس از دیدن چنین خواب‌های پریشانی به فرموده پیامبر (ص) باید از شر شیطان به خداوند پناه برد.

اما تفاوت میان خواب و رویا بر اساس احادیث وارده:

قال الجزري فيه: الرؤيا من الله و الحلم من الشيطان. الحلم عبارة عما يراه النائم في نومه من الأشياء لكن غلبت الرؤيا على ما يراه من الخير و الشيء الحسن، و الحلم على ما يراه من الشر و الشيء القبيح نحاس فيقولان له من ربك و ما دينك و ما تقول في هذا الرجل الذي قد خرج من بين ظهرائكم فيقول: لا أدري فيخليا بينه و بين الشيطان فيسلط عليه في قره تسعة و تسعين تتيئا و لو أن تتيئا واحدا منها نفع في الأرض ما أثبتت شجرة أبدا و يفتح له باب إلى النار و يرى مقعده فيها إيضاح.<sup>۲۵</sup>

و عنه (ع): الرؤيا الصالحة من الله و الحلم من الشيطان.<sup>۲۶</sup>

در روایتی که مؤلف آن را از سنن ابن‌ماجه استخراج کرده است و اشاره به خواب دیدن شخصی دارد که هراسان به حضور پیامبر (ص) رسید و شرح ماوقع گفت، هشدار حضرت به او به صورت متواتر در قالب احادیث و روایات شیعیه نیز آمده است. از سلمان روایت شده که گفت: از رسول خدا شنیدم که به یاران خویش می‌فرمود: وقتی یکی از شما خواب پسندیده‌ای ببیند خدای متعال را سپاس گزارد و با دوستان و مومنان باز گوید و اگر خواب ناپسندی

از او بهترم، زیرا مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک. که اولین اظهار کفرش این بود که گفت من بهترم. بعد قیاس کرد و گفت: مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک، به همین سبب خداوند او را از جوار رحمتش دور کرد و رجیمش نامید. پس به عزت خود قسم یاد کرد که هر کس در دینش قیاس کند، او را همراه شیطان در درک اسفل جهنم مأوا دهد. لذا سبب نافرمانی و بدبختی ابلیس را غرور او گفته اند که چون به خلقت ناری خود مغرور بود و خود را برتر از آدم می‌دانست، از این رو نخستین کسی که در برابر امر خدا حجت آورد و به قیاس متوسل شد، او بود.<sup>۲۷</sup>

#### ۴. کید و نزع شیطان

شیطان منشأ شر است و فتنه، اما در اعتقاد مسلمانان وسوسه و حضور شیطان امری کاملاً درونی است که تأثیر سوء او را نه از طریق حسگرهای پنج‌گانه بلکه به واسطه قلب می‌توان شناخت. مؤلف با نقل احادیثی که بر وجوه ظاهری مکاید شیطان تأکید می‌کند، به شیطان تجسمی ملموس می‌بخشد حال آن‌که ما ضمن پذیرش برخی احادیثی از این دست، بر جلوه‌های درونی و حیلت‌های پیچیده‌تر او تأکید می‌کنیم. به عنوان مثال احادیثی که در باب احکام و مسائل خواب به آن‌ها اشاره شده، یا تأکید بر بستن درب خانه و یا نهادن درپوش آب‌ها و ... به شیطان چهره‌ای نمایان و بی‌نقاب می‌دهد و حضور او را عینیت می‌بخشد؛ خواندن این قبیل احادیث که صحت برخی از آنان نیز مورد وثوق نمی‌باشد، برای خواننده غیرمسلمان، بیشتر، خرافه می‌نماید تا واقعیت؛ شاید این خبط به نحوه نگارش و قلم‌پردازی مؤلف بازگردد که نتوانسته با نگاهی ژرف و عمیق احادیث را تشریح کند. از سوی دیگر وی در برگرداندن این احادیث به زبان مقصد، گرچه حافظ امانت بوده، اما مقصود را آن‌گونه که باید- البته در مواردی - و به گونه‌ای درخور نتوانسته بیان کند. یکی از شروط مهم در ترجمه، حفظ سبک است و در مواردی که اینجا ممکن است مورد شبهه واقع شوند بیشتر از روش «نقل به معنی» بهره گرفته شده است، و از آن‌جا که مفهوم مستتر در برخی از احادیث بر خود مترجم و مؤلف می‌ز رخ ننموده، آنچه که استنباط شده است نیز برای فهم وافی کفایت نمی‌کند. از این‌رو شایسته‌تر آن بود که یا اصل حدیث درج می‌د یا آن بعد درونی‌تر چگونگی حضور شیطان در قلب مفصلاً مورد بحث قرار می‌گرفت. آنچه که از مجموع احادیث شیعیه در باب شیطان به دست می‌آید، بسیار قابل قبول و معقول می‌نماید، یک چهره اهریمنی که همراه در تقابل با خیر است و دعا، ذکر، قرآن واهل بیت به مثابه تیرهای مهلکی است در مقابله با کید و مکر او.

قال رسول الله (ص): بر هر دلی شیطانی نشست، چون یاد خدا کند، شیطان دور شود و چون از یاد خدا غفلت ورزد، شیطان او را به مکروهات وادار

ببیند و مرد درستکاری باشد، چند بار بگوید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و از شرّ شیطان به خدا پناه جوید و آن خواب را به هیچ کس نگوید تا ضرر و گزند از آن به وی نرسد.

موارد فوق، عمدتاً در فصل اول کتاب، آن هم به دلیل استفاده از مستندات حدیثی به چشم می‌خورد، اما در فصل دوم و سوم که از فضای قرآنی و روایی کاملاً خارج شده و تنها در ادبیات عرفانی سیاحت می‌شود، مورد مغایری یافت نمی‌شود چه آن که پدیدآورندگان ادبیات عرفان اسلامی غالباً بلکه مشخصاً به مذهبی غیر از شیعه منسوبند و مؤلف کتاب، آن گونه که آغاز کتاب خود را بر تحقیق بر همین مینا قرار داده، چندان به حرج نمی‌افتد و تحقیق او در این مورد حساسیتی بر نمی‌انگیزد. با این وصف، از این پس آنچه اهمیت می‌یابد همت مؤلف است که می‌کوشد تا از زاویه-ای متفاوت به مبحث ابلیس در ادبیات دینی و عرفانی مسلمانان بپردازد، از این رو، وی در سه فصل، با مراجعه به منابع اسلامی که از قرآن، حدیث، قصص الانبیاء آغاز شده و در دو فصل دیگر سمت و سویی عرفانی بدان می‌بخشد، بر آن است تا در حقیقت از برهان به عرفان گذر کرده و تأثیر شیطان در حیات دینی مسلمانان بالاخص متصوفه را غوررسی نماید.

همان گونه که ذکر شد وی پس از بیان خاستگاه تاریخی ابلیس با استناد به قرآن و منابع تفسیری، به نفوذ شیطان در لایه-های مختلف حیات بشر می‌پردازد و برای نیل به این مقصود از منابع حدیثی مدد می‌جوید. اما در دو فصل دیگر تغییر جهت داده و به استنباط عارف صوفی از ابلیس و تجلیات او همت می‌گمارد. در این دو فصل، وی دیدگاه متصوفه را به سه بخش تقسیم می‌نماید: نخست صوفیانی که در آثار خود ابلیس را به سخره می‌گیرند؛ دوم گروهی که او را به سبب تمردش نکوهش می‌کنند و سوم عرفایی که عصیان ابلیس را نه به موجب کبر، بلکه به سبب حدّ توحیدش، هم می‌ستایند و هم او را به منزله الگویی برای انسان عارف می‌شمرند.

شایان ذکر است این کتاب توسط نگارنده (مریم چراغی) و با راهنمایی دکتر انشا الله رحمتی به فارسی برگردان شده که امید است در آینده در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. پروفیسور پیتر جی آون، محقق برجسته‌ای است که دکترای خود را در رشته دین اسلام و دین تطبیقی، از دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۷۳ اخذ کرد. وی به سبب پژوهش‌های گوناگونی که در زمینه دین اسلام داشته است، نخستین دارنده لوح افتخار فیلیپ و روت هتلمن است و کتاب وی نیز - تراژدی و نجات شیطان - مفتخر به کسب جایزه از انجمن امریکایی جوامع فرهیختگان گردید. پروفیسور آون هم اکنون رئیس دانشکده مطالعات عمومی دانشگاه کلمبیا (شهر نیویورک) است (مترجم).

۲. مقدمه پروفیسور شیمیل بر کتاب.

۳. شرح شطحیات ص ۳۸۸.
۴. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۸۹۶-۳۸۹۳.
۵. بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۱۹۵.
۶. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹۱.
۷. المیزان، ج ۱، ص ۱۹۱.
۸. همان، ج ۲، ص ۶۳۲.
۹. همان، ج ۸، ص ۲۷.
۱۰. همان، ج ۸، ص ۲۹.
۱۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۴۶۶-۴۶۹.
۱۲. تفسیر شبر، ص ۵۵۰.
۱۳. ترجمه المیزان، ج ۸، ص ۷۶.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۲۱۵.
۱۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۳۴.
۱۶. رجال الکشی، ص ۵۵۴.
۱۷. گوهر مراد، ص ۴۶.
۱۸. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۳۷.
۱۹. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲۰. المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۱.
۲۱. علل الشرایع، باب ۵۴، ص ۸۰.
۲۲. عدة الداعی، ص ۲۰۶.
۲۳. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۳۴.
۲۴. کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.
۲۵. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۶۲.
۲۶. عدة الداعی، ص ۲۷۸.